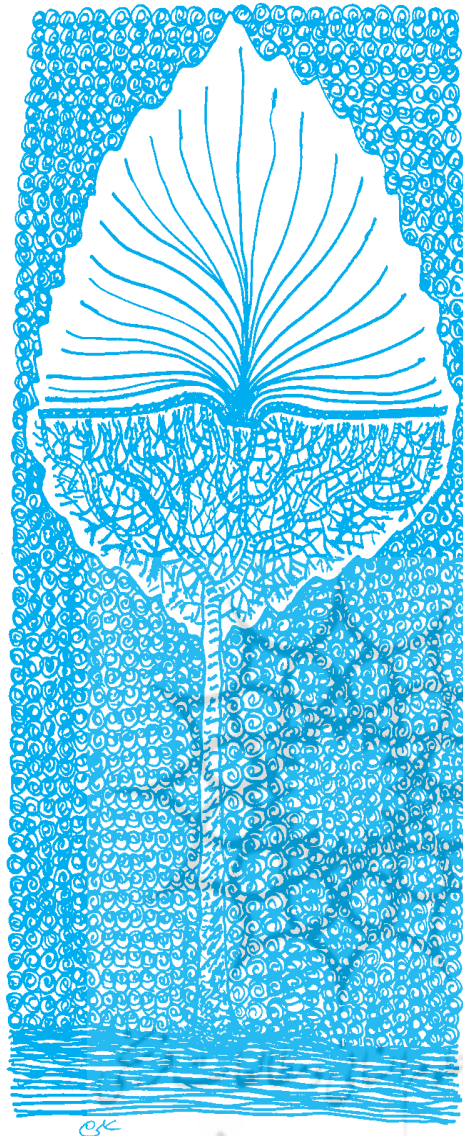


# نقد روش پوزیتیویستی به عنوان یک روش تک بعدی

دکتر محمد علی ازهای / مهرداد امیری



اصل اساسی تفکر  
پوزیتیویستی تحقیق پذیری  
یا اصالت تحصیل تجربی  
است. بنابراین انکار هر  
نوع اصل عقلی از لوازم  
جدایی ناپذیر این مکتب  
است و انکار هر علم غیر  
تجربی همانند اخلاق، دین  
و از جمله علوم انسانی  
از نتایج غایی این روش  
محسوب می شود.

اصل اساسی تفکر پوزیتیویستی تحقیق پذیری یا اصالت تحصیل تجربی است. پوزیتیویست‌ها میان معناداری و صدق و کذب تفاوت قائل می‌شوند. از نظرگاه پوزیتیویستی هر قضیه‌ای وقتی معنا دارد که گوینده آن بدانند راه تحقیق و اثبات صحت و سقم آن چیست، بنابراین اگر قضیه‌ای اظهار شود که به هیچ نحو صدق و کذب آن قابل اثبات نباشد به ضرورت باید گفت که آن قضیه بی‌معناست. بر مبنای این روش تفکر مبنای واقعیت باید برخاسته از تجربه، آن هم تجربه پوزیتیو یا به عبارتی تجربه تحصلی و آزمایشگاهی باشد؛ بنابراین انکار هر نوع اصل عقلی از لوازم جدایی ناپذیر این مکتب است و انکار هر علم غیر تجربی همانند اخلاق، دین و از جمله علوم انسانی از نتایج غایی این روش محسوب می‌شود. در این مقاله در پی آنیم که ابتدا اصول اساسی این نوع روش فکری را بررسی کنیم، سپس به نقد آن بپردازیم و در نهایت با مشخص کردن نقاط ضعف، ناکارآمدی‌اش را در علوم انسانی نشان دهیم.

در همین باره امیل لیتره (Emile Littré) یکی از پیروان کنت می‌گوید: اصل اساسی علم تحصلی (پوزیتیو) شناخته شده است و آن این است که هیچ واقعیتی به صرف نظر عقلی نمی‌تواند اثبات شود. حوادث عالم را به رجم الغیب نمی‌توان پیش‌بینی کرد. هر بار که ما در زمینه موجود به استدلال می‌پردازیم، باید مقدمات استدلال ما از تجربه استنباط شده باشد و نه از خصوص ادراک عقلی خودمان. علاوه بر این، نتیجه‌ای که از تمام مقدمات گرفته می‌شود، ظنی است و نه یقینی و این نتیجه، متیقن نمی‌شود مگر این‌که آن را به استعانت مشاهده‌ای مستقیم، مطابق با واقعیت بازباییم. (Watson, ۱۸۹۵: ۱۵۰)

شاید به خاطر نابرابری دقیق پوزیتیویسم کنت با اصالت تجربه محض است که چنان‌که گفته خواهد

پوزیتیو به معنای بسیار قدیم و متداول آن، در مقابل معنای خیالی و موهوم و فرضی به معنای افکاری که دارای قطعیت علمی و مابازاء خارجی باشد، به کار برده شده است (فولکیه، ۱۵۰). آنچه خیالی و فرضی و موهوم باشد، غیراثباتی است یا «پوزیتیو» نیست و چون عالم واقع‌گرا که معلوماتش علمی، یقینی و دارای مابازاء عینی است، پوزیتیویست است، بنابراین هر کس پوزیتیویست نباشد، وهم‌گرا و خیال‌گراست و معلوماتش موهوم، مشکوک و فاقد مابازاء عینی است. به گفته آگوست کنت (August kont) به کسی اهل تحصیل (پوزیتیویست) گویند که زندگی خود را کمتر به دست اوهام و خیالات و کمالات مطلوب غیر قابل وقوع و منفی‌بافی سپرده، اوقات خود را بیشتر به افکاری مصروف دارد که نفع و فایده و ثمره واقعی و عملی بر آنها ترتب پیدا کند (همان، ۱۵۱)

فیلسوف فهم کاربرد درست واژه‌ها است. (فناپی، ۹۵)

### ۱-۱- تقسیم‌بندی قضایا

برای آشنایی اجمالی با معیار معناداری و صادق و کاذب بودن قضایا نزد پوزیتیویست‌ها لازم می‌نماید که به نظر آنان در باب قضایا اشاره‌ای کنیم. بدین منظور از تقسیماتی که کانت (Immanuel Kant) نموده آغاز می‌کنیم. وی دو تقسیم در قضایا انجام می‌دهد؛ تقسیم منطقی، تقسیم شناخت‌شناسانه.

در تقسیم نخست، قضایا دو قسمند: ۱- تحلیلی ۲- ترکیبی

احکام تحلیلی، توضیحی‌اند. در این قضایا چیزی در محمول نیست که قبلاً در موضوع نباشد ولو با وضوح کمتر، مانند این که هر جسمی ممتد است. اما احکام ترکیبی، توسیعی‌اند و محمول چیزی بر موضوع می‌افزاید، چون موضوع و محمول از حیث مفهوم از هم بیگانه‌اند؛ لذا به صرف تصور موضوع، محمول را نمی‌توان به دست آورد.

در تقسیم دوم، شناخت‌ها به دو وجه تقسیم می‌شوند: الف- مقدم بر تجربه ب- مؤخر از تجربه یا بعدی

شناخت‌های مقدم بر تجربه عقلی محض هستند و عقل در این گونه احکام نیازی به مشاهده و تجربه خارجی ندارد. در قضایای ماتاخر، عقل برای حکم کردن محتاج به تجربه است، اما قضایای تحلیلی به طور عموم مقدم بر تجربه‌اند و بنابراین احکام تحلیلی فقط مبتنی بر اصل امتناع تناقض‌اند.

اما قضایای ترکیبی به دو قسم قبلی و بعدی تقسیم می‌شوند و هر دو به چیزی بیش از امتناع تناقض نیازمندند؛ در احکام ترکیبی مقدم بر تجربه، عقل محض و فاهمه محض، و در احکام ترکیبی مؤخر از تجربه، تجربه آن را تأمین می‌کند.

بنابراین قضایای معتبر و موجه سه قسمند:

۱- قضایای تحلیلی، مانند تعاریف و آنچه در منطق آمده است.

۲- قضایای ترکیبی مقدم بر تجربه، مانند ریاضیات  
۲- قضایای ترکیبی مؤخر از تجربه، مانند کلیه قضایای علوم طبیعی

اما قضایای متافیزیکی، قضایای ترکیبی‌اند که نه مقدم بر تجربه، عقل به آن‌ها می‌رسد و نه به وسیله تجربه می‌تواند به آن‌ها راه یابد، لذا عقل نظری راهی به آن ندارد و در آن سوی میدان بحث و کاوش نظری قرار دارند؛ از این رو فاقد اعتبار علمی‌اند. (کانت، بند ۲)

پوزیتیویست‌ها به شدت منکر قضایای تألیفی ماتقدم هستند. به نظر آن‌ها قضایای تألیفی همان قضایای تجربی‌اند و قضایای ماتقدم همان قضایای تحلیلی؛

شد، مبانی پوزیتیویسم در دوره جدید را که بسوند «منطقی» نیز به خود گرفته است، برگرفته از کنت و هیوم (David Hume) می‌دانند؛ یعنی اصالت تجربه آن را از کنت نمی‌دانند. چرا که آگوست کنت اصل عدم تبدیل قوانین طبیعی که فراتر از حدود آگاهی‌های تجربی است را پذیرفته است. در هر صورت، پس از کنت، پیروان و شارحان پوزیتیویسم، به طور کلی، ثبوت هر امری بیرون از تجربه را انکار و شناسایی را به قلمرو فیزیکی - شیمیایی منحصر کردند و بازگشت دیگر علوم و آگاهی‌های انسان را به آن دانستند و گمان کردند که تنها به کمک علوم واقع در این قلمرو است که می‌توان به پرده برداشتن از معماهایی که در گذشته، طرفداران مابعدالطبیعه در جست‌وجوی حل آن بودند، نایل آمد. مذهب تحصلی به این معنی است که «اصالت علم» خوانده شده است. شکل تحوّل یافته این مکتب، بعدها به نام «پوزیتیویسم منطقی» خوانده شد. پوزیتیویسم منطقی، نامی است که بلومبرگ و هربرت فایگل در سال ۱۹۳۱ به مجموعه‌ای از افکار «حلقه وین» داده بودند. دیگر نام‌های آن، اصالت تجربه سازوار، اصالت تجربه منطقی، اصالت تجربه علمی و پوزیتیویسم نوین منطقی است.

### ۱- اصول اساسی مکتب پوزیتیویسم منطقی

برخی از اصول اساسی مکتب پوزیتیویسم منطقی از این قرارند:

۱- امپریسم و تجربه‌گرایی و انکار هر گونه معرفت ناشی از غیر حس و تجربه و رویارویی با اصالت عقل  
۲- فنومیزم یا اصالت پدیدار که بین ذات و عوارض تمایز واقعی قائل نیست و از همین رو به چیزی به نام جوهر باور ندارد، زیرا بر اساس اصالت تجربه محض راهی برای شناخت چیزی جز ظواهر و پدیدارها وجود ندارد.

۳- نومینالیزم یا اصالت تسمیه، آنچه با تجربه و حس معلوم است افراد و اشخاص جزئی خارجی است، و کلی واقعیتی جز یک نام که اشاره به افراد جزئی است ندارد.

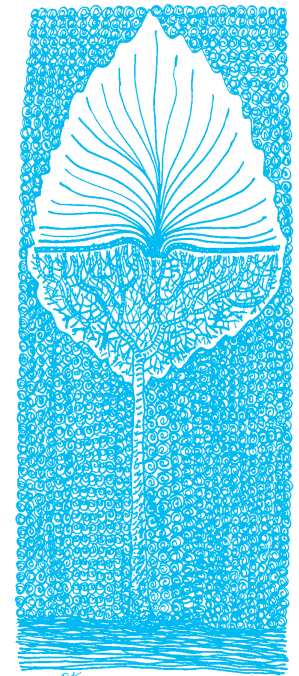
۴- متافیزیک و الهیات و ارزش‌ها، خارج از زمره علوم به شمار می‌روند و ما به ازاء واقعی برای این‌ها نیست.

۵- تکیه بر متدلوژی و فلسفه علم  
۶- منطق نمادین و پیوند عمیق با اتمیسم منطقی که بر پایه کتاب اصول ریاضیات بنا شده است. بر این اساس، منطق، ریاضیات و زبان از نظر ساختمان همانند و با ساخت جهان متناظرند.

۷- توجه عمیق به ساخت منطقی زبان و گره خوردن با تحلیل زبانی. در این فلسفه گفته می‌شود که وظیفه

مبانی پوزیتیویسم در دوره جدید را که بسوند «منطقی» نیز به خود گرفته است، برگرفته از کنت و هیوم می‌دانند؛ یعنی اصالت تجربه آن را از کنت نمی‌دانند. چرا که آگوست کنت اصل عدم تبدیل قوانین طبیعی که فراتر از حدود آگاهی‌های تجربی است، را پذیرفته است.

پس از کنت، پیروان و شارحان پوزیتیویسم، به طور کلی، ثبوت هر امری بیرون از تجربه را انکار و شناسایی را به قلمرو فیزیکی - شیمیایی منحصر کردند.



جز این هر چه باشد بی معناست، مانند قضایای متافیزیک. از این رو سخن از صدق و کذب قضایای متافیزیک نایجا است، زیرا صدق و کذب فرع معنا داشتن قضیه است. آموزه اصلی پوزیتیویسم به تبع از ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) این است که معنای یک گزاره به وسیله روش تصدیق آن تعیین می‌شود. به نظر کارناپ یک گزاره وقتی معنا دارد که تحقیق پذیر باشد. یک قضیه علمی نباید نسبت به مشاهدات شخص از خارج بی تفاوت باشد. اگر جمله‌ای تحلیلی نباشد و قابل تحقیق تجربی هم نباشد، فاقد معنی است. هر قضیه تالیفی باید پیوندی با تجربه داشته باشد تا دارای معنی محصل معرفت بخش باشد. (ادیب سلطانی، ۷۴)

قابلیت تحقیق دو گونه است:

۱- قابلیت تحقیق عملی و بالفعل

۲- قابلیت تحقیق ذاتی و بالقوه

آنچه ملاک معناداری است قابلیت تحقیق بالقوه است. برای مثال اگر بگوییم «در قسمت نامرئی کره ماه کوه موجود است» سخن معناداری گفته‌ایم، هر چند امکان تحقیق بالفعل آن را نداشته باشیم. مراد از تحقیق پذیری این است که یک گزاره علمی از راه تجربه اثبات گردد. از آنجا که اثبات قطعی بسیاری از قضایا در علوم ممکن نیست و اساساً اثبات قوانین کلی به وسیله تجربه امکان ندارد، این ملاک نتوانست حدفاصل مقبولی بین علم و غیر علم و بی معنی و بامعنی محسوب گردد. مطابق این ملاک، بسیاری از قضایا در علوم بی معنی خواهند بود. از این رو تحقیق پذیری را به دو درجه تقسیم نمودند:

الف- تحقیق پذیری شدید

ب- تحقیق پذیری خفیف

ملاک معناداری را تحقیق پذیری خفیف دانستند که به موجب آن اگر احتمال صحت یک قضیه را بتوان به وسیله تجربه اثبات کرد، علمی و معنادار است. به عبارت دیگر، قضیه وقتی معنادار است که تجربه در آن مدخلیت داشته باشد و آن را تأیید نماید و این همان اصل تأیید پذیری است که از سوی آیر پیشنهاد شد. (آیر، ۲۱-۲۴)

ناتس، آرن، کارناپ، بین آزمون پذیری و تأیید پذیری فرق می‌نهد. یک گزاره وقتی آزمون پذیر است که بدانیم چه رویه خاصی هست که تا حدی قبول یا رد آن را ایجاب می‌کند. یک گزاره وقتی تأیید پذیر است که بدانیم چه نوع مشاهده‌ای آن را تأیید می‌کند، حتی اگر رویه یا طریقه به دست آوردن آن شاهد را ندانیم. کارناپ چهار معیار برای معناداری قائل است: آزمون پذیری کامل، تأیید پذیری کامل، در جایی از آزمون پذیری، در جایی از تأیید پذیری. (خرمشاهی، ۳۰)

## ۲- تحلیل و بررسی

حال با توجه به آنچه در بالا گذشت باید دید کدام علوم بر اساس معیار پوزیتیویستی در ردیف علم قرار

بنابراین تحلیلی و ترکیبی متناظرند با ماتقدم و ماتأخر و دو تقسیم بر یکدیگر منطبق‌اند. پس دو قسم قضیه بیش نداریم:

الف- تحلیلی که ماتقدم است و قضایای منطق و ریاضیات از این دسته‌اند. قضایای تحلیلی همانگویانه و توتولوژیک هستند که چیزی بر دانش ما نمی‌افزایند و خبری به ما نمی‌دهند، از این رو فاقد مضمون و محتوایند، هر چند قضایایی معنادار هستند. از جمله مهمترین ویژگی‌های آن‌ها عبارتند از:

۱- تکرار معلوم و فاقد مضمونند.

۲- یقینی هستند، چون انکار یک قضیه تحلیلی در واقع قبول تناقض است.

۳- ابطال ناپذیرند، زیرا ابطال یک قضیه تحلیلی اثبات سلب شیء از نفس و تناقض است.

۴- کلی و عمومی‌اند، والا اگر حکم از بعضی از افراد سلب شود بدین معنی است که محمول امری است عارضی و بیرون از حقیقت موضوع و گرنه سلب شیء از نفس لازم می‌آید.

۵- ماتقدم و غیر تجربی‌اند، زیرا گزارشی از جهان خارج نمی‌دهند تا نیاز به تجربه باشد.

۶- به نظر پوزیتیویست‌ها در قضایای تحلیلی در واقع موضوع و محمول مرادف همدند، مانند کحال و چشم پزشکی. به نظر آیر (Alfred Jules Ayer)، قضایای تحلیلی توجه ما را به نحوه‌های استعمال لغوی جلب می‌کنند.

ب- ترکیبی تجربی که منحصر در قضایای علوم طبیعی است. قضیه معرفت بخش منحصر در قضیه ترکیبی تجربی است و علمی جز در این قالب نداریم. هر خبری که حکایت از چیزی می‌کند لاجرم تجربی است. (کارناپ، ۱۳)

مهمترین ویژگی‌های آن‌ها عبارتند از:

۱- قبلی نیستند بلکه محصول تجربه‌اند.

۲- همین دلیل قطعی نیستند.

۳- ابطال پذیرند.

۴- تحقیق پذیرند.

۵- هر نوع علم معرفتی متشکل از این گونه قضایاست. ریاضیات نقطه اختلاف بین کانت و پوزیتیویسم است. پوزیتیویست‌ها برخلاف کانت که قضایای ریاضی را ترکیبی ماتقدم دانسته ریاضیات را تحلیلی می‌دانند. قضایای ریاضی از طرفی یقینی و ابطال ناپذیرند و از طرف دیگر از راه تجربه حاصل نمی‌شوند.

۱-۲- تحقیق پذیری و ملاک معنی داری

پوزیتیویست‌ها، قضایای ترکیبی غیر تجربی را بی معنی و مهمل تلقی می‌کنند. به نظر آن‌ها قضیه، یا به تعبیر دقیقتر آیر، گزاره دو قسم است:

الف- بامعنی

ب- بی معنی یا شبه قضیه.

گزاره یا قضیه بامعنی، یا تحلیلی است یا تجربی و



### بر اساس معیار

پوزیتیویستی چون

قضایای متافیزیک

تحقیق پذیر یا تأیید پذیر

از راه تجربه نیستند و در

عین حال تحلیلی هم

نیستند، بی معنی و مهمل

و شبه قضیه‌اند. بنابراین

نزاع‌های فلسفی و

مشاجرات مابعدالطبیعی

عبث و بی حاصل است

و آرای متقابل به یک

اندازه مهمل‌اند.

باشند پوزیتیویسم منطقی مهمل خواهد بود، زیرا دعاوی پوزیتیویسم نه قضایای تحلیلی اند، چرا که در این صورت پوزیتیویسم تبدیل به فرهنگ لغت جدیدی خواهد شد که واضعانش خود پوزیتیویست‌ها هستند، زیرا آن‌ها برای قضایای تحلیلی بیش از این شأنی قائل نیستند، و نه قضایای تجربی، مسلماً پوزیتیویسم منطقی، فیزیک یا شیمی یا علم تجربی دیگر نیست. بنابراین با متافیزیک سرنوشت واحدی خواهد داشت. بلکه قبل از ابطال متافیزیک خود را باطل خواهد نمود.

۴- اعتبار تجربه و مبنای علوم طبیعی امور غیر تجربی و متافیزیکی است. با انکار اصول عقلی راهی برای اعتبار قوانین تجربی باقی نمی‌ماند، حتی اگر برای علوم تجربی تنها ارزش احتمالی قائل باشیم.

۵- بسیاری از مفاهیمی که در علوم - اعم از علوم طبیعی و انسانی - به کار می‌روند محسوس و محصول مشاهده نیستند، اگر آن‌ها را بی‌معنی بدانیم چیزی به نام علم نخواهیم داشت.

۶- اگر تأییدپذیری تجربی را ملاک علمی بودن و معنادار بودن بدانیم، بسیاری از قضایای متافیزیکی نیز معنادار و علمی خواهند بود. از جمله تأییدپذیری اصل علیت یا وجود خالق حکیم و دیگر مفاهیم متافیزیکی از طریق تجربه بسیار روشن است.

۷- اصل تحقیق‌پذیری به عنوان یک ملاک و یک روش در علوم تجربی چون متکی به استقراء است به طور منطقی ناتمام است و مؤدی به نتیجه معتبر نمی‌شود. به علاوه روش عالمان را نیز در تحقیقات علمی تصویر نمی‌کند. قوانین و تئوری‌ها و کشفیات علمی از طریق مشاهدات به دست نیامده‌اند. تئوری‌های قبلی است که مشاهده را معنا می‌کند.

۸- قضایای تحلیلی به رغم پندار پوزیتیویسم بی‌محتوا نیستند و دانش به بار می‌آورند. همه قضایای تحلیلی مانند الف - الف نیستند. حمل ذات و اجزاء ذات بر ذات تحلیلی است. ممکن است تصویری که شخص از موضوع دارد مبهم باشد و موضوع را با علایمی خارجی از ذات می‌شناسد، لذا وقتی برایش تعریف می‌شود معرفت جدید پیدا می‌کند. یا ممکن است یکی از اجزاء ذاتی موضوع را بشناسد، جزء دیگر که مجهول است محمول واقع می‌شود و شناخت، توسعه می‌یابد. اگر ریاضیات و منطق را تحلیلی بدانیم چنانکه پوزیتیویست‌ها بر این مصرند، مطلب و ضوح بیشتری پیدا می‌کند. (فنائی، ۱۰۳) آیا دانشی که یک ریاضیدان یا منطق‌دان دارد کم‌ارج‌تر از دانش یک شیمی‌دان است؟ آیا ریاضیدانان و منطق‌دانان جز تکرار معلوم و توتولوژی‌های بی‌حاصل چیزی در کف ندارند و به قول پوانکاره (henri poincare) تمام کشفیات ریاضی یعنی الف - الف؟

می‌گیرند و کدام یک باید حذف شوند. چون قضایای متافیزیک تحقیق‌پذیر یا تأییدپذیر از راه تجربه نیستند و در عین حال تحلیلی هم نیستند، براساس این معیار بی‌معنا و مهمل و شبه‌قضیه‌اند. هر قضیه معنادار یا باید ضروری الصدق باشد، یا راه تحقیق آن مشخص، و این در متافیزیک نیست؛ بنابراین نزاع‌های فلسفی و مشاجرات مابعدالطبیعی عبث و بی‌حاصل است و آرای متقابل به یک اندازه مهمل‌اند. ایده‌الیسم و رئالیسم، اصالت روح و اصالت ماده و غیره در بی‌معنایی یکسانند چون راه داوری در این قضایا مسدود است، نفی و اثبات به یک اندازه غیرموجه است. متافیزیک، یک نظام قیاسی است و اساساً هر نوع نظام قیاسی نادرست است. ایر می‌گوید مبادی یک نظام قیاسی یا معلوم مکرر و قضایای تحلیلی‌اند که در این صورت از انباشته شدن آن‌ها چیزی افزوده نمی‌شود و معلوم تازه‌ای به دست نمی‌آید، یا آن مبادی تجربی و استقرائی‌اند که آن‌ها هم چیزی بیش از محتوای خود ندارند و معلوم تازه از آن‌ها زاییده نمی‌شود و به گفته هیوم هیچ حادثه واحدی به طور ذاتی اشاره به واقعه دیگری ندارد. در نتیجه هر گونه تلاش برای بنای نظام قیاسی بر پایه داده‌های بلاواسطه محکوم به ناکامی است. (آیر، ۴۰-۳۷)

علاوه بر این احکام دستوری، مثل اخلاق و ذوقیات، مانند زیباشناسی، احکام انشایی هستند، نه اخباری، لذا از واقع خبر نمی‌دهند و صدق و کذب بر نمی‌دارند. به نظر برخی از پوزیتیویست‌ها این قضایا نیز بی‌معنی هستند؛ چرا که این گونه اظهارات، برای بیان احساسات و عواطف به کار می‌روند، همین‌طور گاهی برای برانگیختن احساسات و تحریک به عمل نیز استعمال می‌شوند.

### ۳- انتقادات بر روش پوزیتیویسم

۱- اصل تحقیق‌پذیری، نه یک قضیه تجربی است، نه تحلیلی، بنابراین مطابق ملاک معناداری در پوزیتیویسم، باید بی‌معنی و مهمل باشد. اگر دارای معنا باشد، معلوم می‌شود حوزه معناداری وسیع‌تر از آن است که اصل تحقیق ارائه می‌دهد.

۲- به چه دلیل معناداری یک قضیه منوط به تحقیق‌پذیری آن است و معنی یک گزاره آن چیزی است که با شنیدنش به ذهن می‌آید. آن‌چه به ذهن می‌آید ممکن است علم به صدق یا کذب آن داشته باشیم و ممکن است در صدق و کذب آن شکاک باشیم. بنابراین حتی قضیه‌ای که راهی برای تعیین صدق و کذب آن نداریم معنادار است و معنای آن را نیز می‌فهمیم، لیکن تصدیق ایجابی یا سلبی در مورد آن نمی‌کنیم. قابل تحقیق بودن یا نبودن مفاد یک گزاره فرع معناداری آن است، نه برعکس.

۳- اگر قضایای متافیزیکی و غیر تجربی مهمل

**اصل تحقیق‌پذیری، نه یک قضیه تجربی است، نه تحلیلی، بنابراین مطابق ملاک معناداری در پوزیتیویسم، باید بی‌معنی و مهمل باشد. اگر دارای معنا باشد، معلوم می‌شود حوزه معناداری وسیع‌تر از آن است که اصل تحقیق ارائه می‌دهد.**

**بسیاری از مفاهیمی که در علوم - اعم از علوم طبیعی و انسانی - به کار می‌روند محسوس و محصول مشاهده نیستند، اگر آن‌ها را بی‌معنی بدانیم چیزی به نام علم نخواهیم داشت.**

## نتیجه گیری

روش پوزیتیویستی، چنان که گذشت، روشی برای علوم تجربی محسوب می شود که تنها می تواند در حیطه علوم تجربی پاسخگو باشد، آن هم نه به نحو جامع. پس اگر تحقیق پذیری را ملاک معناداری و علمی بودن بدانیم جامع نیست. زیرا بسیاری از قوانین علمی قابل اثبات قطعی نیستند و کلیت جمیع قوانین هم تحقیق پذیر نیستند و اگر به تأیید پذیری بسنده کنیم، مانع نیست و شامل بعضی از احکام متافیزیکی هم می شود. بنابراین نه ملاکی برای معناداری می ماند و نه مائزگی بین علم و غیر علم. از سوی دیگر با این روش تجربی صرف نمی توان تمام علوم را مورد بررسی قرار داد؛ چرا که با یک نگاه جامع می توان دریافت که روش تجربی آن هم روش افراطی پوزیتیویستی به تنهایی قادر به پاسخگویی به بشر و زندگی بشری و نیازهای آن نیست، چرا که انسان به عنوان موجودی متشکل از روح و بدن علاوه بر نیازمند اموری است که نیازهای روحانی او را هم تأمین کند؛ از این رو نیازمندی اش، وی را به پاسخ های به آن ها فرا می خواند که تنها با یک دریافت تجربی صرف نمی تواند آن ها را تأمین کند.

بشر امروز نیازمند گذر از این روش تک بعدی به روشی جامع نگرانه تر است و این روش را در جایی می توان یافت که تعریفی جامع نگرانه از بشر دارد و این نگرش جامع نگرانه را می توان در اسلام یافت.



۹- راز قطعیت منطقی و ریاضیات چیست؟ پوزیتیویسم در اینجا بدون این که خود را تسلیم اصالت عقل کند یا منکر این ضرورت شود حل معما را در تحلیلی بودن می یابد. در این جا بد نیست بپرسیم چرا وقتی که قضیه تحلیلی باشد ضروری است؟ جواب خواهند گفت: چون حمل شیء بر نفس است و سلب شیء از خود تناقض است، تناقض محال است و حمل شیء بر نفس ضروری است. حال چه ضرورت حمل شیء بر نفس را مستند به امتناع تناقض کنیم و چه امتناع تناقض را از ضرورت حمل شیء بر نفس استنتاج کنیم یا هر یک از این دو را اصل مستقل محسوب کنیم، در هر سه حالت تن به اصالت عقل داده ایم، و به هر حال قضیه ای را بدون این که کمترین استنادی به تجربه داشته باشد پذیرفته ایم.

۱۰- پس از آن که معلوم شد قضایای تحلیلی مفید و دارای محتوایند، می توانیم طریقه تأسیس متافیزیک را بر اساس یک نظام قیاسی تبیین کنیم. با استفاده از قضایای تحلیلی و اصول منطقی صوری به علاوه شهود درونی و یافته های حضوری می توانیم این نظام قیاسی را تأسیس کنیم. قیاسات متشکل از بدیهیات و مشهودات اولیه هر چند ساده و بدیهی به نظر برسند لیکن با ترکیبات متوالی این مبادی، معلومات نوینی فراچنگ خواهد آمد. به علاوه عمده مسائل متافیزیکی دایر بین نفی و اثباتند، اگر یکی از دو طرف قضیه به تناقض بینجامد از طریق تحلیل، صدق طرف مقابل به دست می آید.

۱۱- هیچ قضیه کلی نمی تواند تجربی باشد و هیچ قضیه تجربی نمی تواند کلی باشد و از آن جا که کسب نتیجه کلی از قیاسی ممکن است که هر دو مقدمه آن کلی باشد، پس برای نفی یا اثبات قضایای کلی، قیاس عقلی - منطقی تشکیل نمی شود و در این صورت اگر تصدیق و تکذیب وابسته به تجربه باشد و تجربه مفید کلیت نیست، پس معرفت کلی نسبت به هیچ امری به دست نمی آید. شلیک (mortiz schlick)، رهبر حلقه وین، به عمق این ایراد توجه داشت؛ از این رو می گفت: قوانین طبیعی و علمی، خودشان قضیه نیستند، بلکه باید آنها را به عنوان دستورالعملی برای ترکیب گزاره های پدیدارهای جزئی تجربی را پیش بینی یا توصیف می کنند در نظر گرفت. کارناپ نیز برای حل مشکل می گفت: قوانین علمی، خصلت فرضیه را دارند. (خرمشاهی، ص ۲۵)

متشکل از روح و بدن علاوه بر نیازهای تجربی صرف نیازمند اموری است که نیازهای روحانی او را هم تأمین کند؛ از این رو نیازمندی اش، وی را به سوی دستیابی به پاسخ های به آن ها فرا می خواند که تنها با یک دریافت تجربی صرف نمی تواند آن ها را تأمین کند؛ بنابراین بشر امروز نیازمند گذر از این روش تک بعدی به روشی جامع نگرانه تر است و این روش را در جایی می توان یافت که تعریفی جامع نگرانه از بشر دارد و این نگرش جامع نگرانه را می توان در اسلام یافت.

منابع و ماخذ

- ۱- فولکیه، پل، فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه، ترجمه دکتر یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶
- ۲- آیر، زبان، حقیقت و منطق، ترجمه بزرگمهر، انتشارات علمی دانشگاه صنعتی، ۱۳۵۶
- ۳- ادیب السلطانی، میر شمس الدین، رساله وین، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۹
- ۴- خرمشاهی، پوزیتیویسم منطقی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱
- ۵- کانت، ایمانوئل، تمهیدات ترجمه دکتر غلامعلی حداد عادل، نشر دانشگاهی، پیشگفتار، ۱۳۶۷
- ۶- نانس، آرن، کارناپ، ترجمه بزرگمهر، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲
- ۷- فتائی، محمد، تأملی در پوزیتیویسم منطقی، مجله کیهان اندیشه، شماره ۳۴، اردیبهشت ۱۳۶۹

8 - cf. J. Watson, Mill and Spencer: An Outline of Philosophy, Glasgow and NewYork, 1895 .